مناقب اهل بیت علیهم السلام
از دیدگاه اهل سنت

محمد طاهر هاشمی


بسم الله الرحمن الرحیم

مناقب اهل بیت علیهم‌السلام از دیدگاه اهل سنت بخش مربوط به امام رضا علیه السلام

نویسنده:

ناصر میبدی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مناقب اهل بیت علیهم‌السلام از دیدگاه اهل سنت

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: مناقب اهل بیت علیهم‌السلام از دیدگاه اهل سنت / تالیف هاشمی، محمد طاهر، ۱۳۷۰ - ۱۲۹۲؛ به اهتمام و با مقدمه ناصر حسینی میبدی

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، انتشارات، ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری: [چهل و پنج]، ۴۶۴ ص. جدول، نمونه، عکس

شابک: ۹۶۴-۴۴۴-۲۱۸-۰۱۵۰۰۰ریال؛ ۹۶۴-۴۴۴-۲۱۸-۰۱۵۰۰۰ریال؛ ۹۶۴-۴۴۴-۲۱۸-۰۱۵۰۰۰ریال؛ ۹۶۴-۴۴۴-۲۱۸-۰۱۵۰۰۰ریال؛ ۹۶۴-۴۴۴-۴۸۶-۸

وضعیت فهرست نویسی: فهرست‌نویسی قبلی

یادداشت: پشت جلد به‌انگلیسی: M. T. Hashemi Shafee. The hogiography of Holy prophet's family frome the view -point of the sunni sect.

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۱؛ ۲۵۰۰۰ ریال

یادداشت: کتابنامه

موضوع: چهارده معصوم -- مدایح و مناقب

موضوع: چهارده معصوم -- احادیث اهل سنت

موضوع: خاندان نبوت -- احادیث اهل سنت

شناسه افزوده: میبدی، ناصر، مقدمه نویس و مصحح

شناسه افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: BP۳۶ / ۲۴۰م۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۹۵

شماره کتابشناسی ملی: م۷۸-۲۱۸۶۴

فضائل و مناقب حضرت امام علی الرضا علیه السلام

قول مولانا عبدالرحمن جامی در کتاب شواهد النبوة بعین عبارت:

علی بن موسی بن جعفر رضی الله عنهم:

وی امام هشتم است و کنیت وی ابوالحسن استجیون کنیت پدر وی کاظم رضی الله عنه، و از کاظم رضی الله عنه آرند که فرمود: وی را عطا دادم کنیت خود را و لقب او رضاست. [۱].

قیل لا بی جعفر محمد بن علی الرضا رضی‌الله عنهما. ان اباه سماه المأمون الرضا و رضیه لولایه عهده، فقال: بل الله سبحانه سماه الرضا لانه کان رضا الله عزوجل فی سمآئه و رضا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی ارضه و خص من بین آباءه الماضین بذلک، لانه رضی به الخالفون کما رضی به الموافقون، و کان ابوه موسی الکاظم یقول: ادعو الی ولدی الرضا، و اذا خاطبه

[صفحه ۲۰۳]

قال یا اباالحسن. [۲].

ولادت وی در مدینه بوده است روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر سنهٔ ثلث و خمسین و مائهٔ بعد وفاهٔ جده الصادق رضی الله عنه بخمس سنین و قیل غیر ذلک [۳] و وفاهٔ وی در ولایت طوس بوده است در قریهٔ سناباد از روستای نوقان، و قبر وی در قبهٔ هارون الرشید است در قبهٔ ئی که در سرای حمید بن قطب الطائی است، و ذلک فی شهر رمضان التسع بقین منه یوم الجمعهٔ سنهٔ ثمان و مأتین. [۴].

مادر وی ام ولد بوده، ولها السمآء، منها اروی و نجمه و سمانه. و امالبنین، و استقر اسمها علی تکتم [۵] گویند که: وی کنیزک حمیده مادر کاظم رضی الله عنه بود، شبی حمیده مصطفی را صلی الله علیه و سلم در خواب دید که فرمود نجمه را به پسر خود موسی بخش که زود باشد که از وی فرزندی بوجود آید که بهترین اهل زمین باشد، از ام رضا رضی الله عنه روایت کنند که گفت چون به رضا حامله شدم هرگز از خود ثقل حمل در نیافتم، و در خواب از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل می‌شنید و هول و هیبت بر من غلبه می‌کرد. چون بیدار

[صفحه ۲۰۴]

می‌شدم هیچ آواز نمی‌آمد. و در زمان ولادت دستها به زمین نهاد و روی به آسمان کرد و لب مبارک می‌جنبانید چنانکه کسی سخن گوید و مناجات کند. [۶] و یکی از خواص کاظم رضی الله عنه چنین روایت کرده است «و الله تعالی اعم» که روزی کاظم رضی الله عنه مرا گفت که هیچ دانسته‌یی از تاجران مغرب کسی آمده است؟ گفتم ندانسته ام فرمود که آمده است، با وی سوار شدیم و برفتیم تا به آن مغربی رسیدیم هفت کنیزک بر ما عرض کرد هیچ کدام را قبول نکرد و فرمود که دیگر عرض کن گفت: دیگر نمانده است مگر کنیزکی که بیمار است، فرمود: که چه شود که وی را عرضی کنی قبول نکرد، پس بازگشت، روز دیگر مرا فرستاد که وی را بگوی که غایت ثمن وی چیست هر چه گوید به آن بخر، پیشروی رفتم گفت که از چنین و چنین کم نمی‌کند. گفتم که به آنچه گفتی خریدم. گفت: بتو فروختم، اما بگوی که وی با وی همراه بودی کیست؟ گفتم: مردی است از بنی‌هاشم، گفت: از کدام قبیله بنی‌هاشم؟ گفتم: من بیش از این نمیدانم. گفت: ترا چیزی بگویم، چون این کنیزک را از اقصی بلاد مغرب خریدم. زنی از اهل کتاب مرا دید گفت این کنیزک چیست؟ گفتم کنیزکی است که از برای خود خریده‌ام، گفت این کنیزک از ان قبیل نیست که آن تو باشد می‌باید که این نزدیک بهترین اهل ارض باشد که از وی در اندک وقتی فرزندی آیه که از شرق تا غرب مثل وی نباشد. راوی گوید چون وی را آوردم اندک روزگاری بیش نبود که

[صفحه ۲۰۵]

رضا علیه الرضوان متولد شد. [۷].

عن موسی الکاظم رضی الله عنه انه قال: رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المنار و امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه فقال رسول الله علیه و سلم علی ابنک ینظر بنور الله عزوجل و ینطق بحکمهٔ یصیب و لا بخطی و یعلم و لا یجهل قد ملاء الارض حکما و علما. [۸].

و هر چند بر زبانها مذکور است و در کتابها مسطور است از مناقب و فضایل رضا رضی الله عنه اندکی است از بسیار و قطره ایست از بحر ذخار این مختصر را گنجائی آن نیست لا جرم بر بعضی از کرامات و خوارق عادات اقتصار میرود: [۹].

و از آن جمله آن است: چون مأمون وی را ولی عهد خود ساخت هر گاه قصد ملاقات مأمون کردی خادمان و حاجبان استقبال وی کردندی، و پرده را که بر درگاه مأمون آویخته بودی بالا داشتندی تا وی درآمدی و آخرالامر بنا بر تقابلی که میان اصحاب نفس و هوا و ارباب صدق و صفا می‌باشد ایشان را تفرقی از رضا رضی الله عنه واقع شد، با یکدیگر اتفاق کردند که من بعد بر قاعده‌ی معهود استقبال وی نکنند و پرده را بالا نکنند، چون دیگر بار رضا

[صفحه ۲۰۶]

رضـی الله عنه آمد، ایشان نشسته بودند، بی‌اختیار برجستند و استقبال کردند و پرده را بالا داشتند، چون وی درون رفت با یکدیگر گفتنـد این چه بود که مـا کردیم. دیگر بـار اتفـاق کردنـد که کرت دیگر این کار نکنیم. چون کرت دیگر آمـد برخاسـتند و سـلام کردند. اما برداشتن پرده متوقف داشتند، خدای تعالی بادی برانگیخت که از آن پرده را برداشت پیش از آنکه ایشان بر می‌داشتند. چون وی درآمـد آن باد ساکن شـد. و چون قصـد بیرون آمـدن کرد باز آن باد برخاست و آن پرده را بالا داشت، آن جماعت چون آنرا دیدنـد گفتنـد: هر که را خـدای تعـالی عزیز گردانیـد هیچکس او را خوار نمی‌توانـد کرد و به عـادت معهود خود عود کردنـد. [۱۰].

و از آن جمله آنست که: دعبل بن علی الخزاعی رحمه الله از شـعرای فصـیح آن عصر بود. گوید: که چون من آن قصیده را گفتم: «مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلَاوَةٍ». آن را پیش رضـا رضـی الله عنه بردم در خراسـان در آن وقت که ولی‌عهـد مأمون بود. چون آن را بخواندم استحسان کرد و فرمود که: این را پیش هیچکس دیگر مخوان مگر آنکه من گویم. خبر من به مأمون رسید مرا طلب داشت و احوال من پرسـید پس گفت: قصـیده مـدارس آیـات را بخوان. من تعلـل کردم، فرمود که: رضـا را رضـی الله عنه حاضـر کردنـد. فرمود، یا اباالحسن دعبل را از قصـیده‌ی مدارس آیات پرسـیدم نخواند رضا رضـی الله عنه فرمود که: ای دعبل آن را بخوان بخواندم استحسان نمود و پنجاه هزار درهم عطا داد و رضا رضی الله عنه نزدیک

[صفحه ۲۰۷]

به آن عطا داد، من گفتم: یا سیدی! می‌خواهم که مرا از جامه‌های خود چیزی ببخشـی تا کفن من باشد. مرا پیراهنی داد که پوشیده بود، و منشـفه‌ای داد به غایت لطیف و فرمود که اینها را نگاهدار که به آن از آفات نگاهداشته خواهی شد. بعد از آن قصد مراجعت به عراق کردم، در راه بعضی از کردان بیرون آمدند و قافله‌ی ما را غارت کردند چنانکه با من پیراهن کهنه‌یی ماند و بس، و بر هیچ چیز چندان تأسف نداشتم که بر آن پیراهن و منشفه، و در آن سخن که رضا رضی الله عنه فرموده بود که: «این را نگاهدار که به آن نگاهداشـته خـواهی شـد» متفکر می‌بـودم، ناگـاه دیـدم کـه یکی از آن کردان بر اسب من سـوار، و جـامه‌ی بـارانی من در برآمـد و نزدیک من بایسـتاد و منتظر آنکه اصـحاب وی جمع شونـد و این بیت را خوانـدن گرفت که: مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلَاوَةٍ. و گریه آغـاز کرد، بـا خـود گفتم عجب است اینکه دزدی از کردان طریـق محبت اهـل‌بیت رسول صـلی الله علیه و سـلم می‌ورزد پس طمع کردم که شایـد پیرهن رضـا را رضـی الله عنه و منشـفه وی به دست من آیـد. وی را گفتم: یـا سـیدی این قصـیده را که گفته است؟ گفت: ترا به این چکار؟ گفتم: مرا در این سـری هست که خواهم گفت. صاحب آن از آن مشـهورتر است که کسـی ندانـد. گفتم: آن کیسـت؟ گفت: دعبـل بن شـاعر آل محمـد صـلی الله علیه و سـلم. گفتم: ای سـیدی والله دعبـل منم و این قصـیده را من گفته‌ام. استبعاد بسیار کرد، و اهل قافله را طلب کرد و از ایشان استفسار نمود، گواهی دادند که این دعبل است، هرچه از قافله گرفته بود

[صفحه ۲۰۸]

همه را پس داد و هیـچ نگاه نـداشت، و ما را بدرقه کرد و از محل خطر گذرانید پس من و قافله به برکت آن پیراهن و منشـفه از بلا برستیم و نگاهداشته شدیم [۱۱].

و قصیده دعبل این است:

ذَكَرْتُ مَحَلَّ الرَّبْعِ مِنْ عَرَفَاتٍ

فَأَسْبَلْتُ دَمْعَ الْعَيْنِ بِالْعَبَراتِ

وَ قَلَّ عُرَى صَبْرِى وَ هَاجَتْ صَبَابَتِى

رُسُومُ دِيَارٍ أَقْفَرَتْ وَعْرَاتٍ

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلَاوَةٍ

وَ مَنْزِلُ وَحْیٍ مُقْفِرُ الْعَرَصَاتِ

لِآلِ رَسُولِ اللَّهِ بِالْخَیْفِ مِنْ مِنًی

وَ بالرکن وَ التَّعْرِیفِ وَ الْجَمَرَاتِ

دِیَارُ عَلِیٍّ وَ الْحُسَیْنِ وَ جَعْفَرٍ

وَ حَمْزَهَٔ وَ السَّجَّادِ ذی الثَّفِنَاتِ

دِیَارٌ عَفَاهَا جَوْرُ کُلِّ جون مباکر

وَ لَمْ تَعْفُ بِالْأَیَّامِ وَ السَّنَوَاتِ

دِیَارٌ لِعَبْدِ اللَّهِ وَ الْفَضْلِ صِنْوِهِ

سَلِیلِ رَسُولِ اللَّهِ ذی الدَّعَوَاتِ

مَنَازِلُ کَانَتْ لِلصَّلَاهِٔ وَ لِلتُّقَی

وَ لِلصَّوْمِ وَ التَّطْهِیرِ وَ الْحَسَنَاتِ

مَنَازِلُ جَبْرَئِیلُ الْأَمِینُ یَحُلُّهَا

مِنَ اللَّهِ بِالتَّسْلِیمِ وَ الزَّکَوَاتِ

مَنَازِلُ وَحْیِ اللَّهِ مَعْدِنُ عِلْمِهِ

سَبِیلُ رَشَادٍ وَاضِحُ الطُّرُقَاتِ

مَنَازِلُ وَحْیُ اللَّهِ یَنْزِلُ حَوْلَهَا

عَلَی أَحْمَدَ الرَّوْحَاتِ وَ الْغَدَوَاتِ

فَأَیْنَ الْأُولَی شَطَّتْ بِهِمْ غُرْبَهُٔ النَّوَی

أَفَانِینَ فِی الْأَقْطَارِ مُخْتَلِفَاتٍ

هُمْ آلُ مِیرَاثِ النَّبِیِّ إِذَا انْتَمَوْا

وَ هُمْ خَیْرُ سَادَاتٍ وَ خَیْرُ حُمَاهٍٔ

[صفحه ۲۰۹]

مَطَاعِیمُ فِی الْأَعْسَارِ فِی کُلِّ مَشْهَدٍ

فَقَدْ شُرِّفُوا بِالْفَضْلِ وَ الْبَرَکَاتِ

إِذَا لَمْ نُنَاجِ اللَّهَ فِی صَلَوَاتِنَا

بِذِکْرِهِمْ لَمْ یَقْبَلِ الصَّلَوَاتِ

أَئِمَّهُٔ عَدْلٍ یُهْتَدَی بِفِعَالِهِمْ

وَ نُؤْمَنُ مِنْهُمْ زَلَّهَٔ الْعَثَرَاتِ

فَیَا رَبِّ زِدْ قَلْبِی هُدًی وَ بَصِیرَهًٔ

وَ زِدْ حُبَّهُمْ یَا رَبِّ فِی حَسَنَاتِی

دِیَارُ رَسُولِ اللَّهِ أَصْبَحْنَ بَلْقَعَا

وَ دَارُ زِیَادٍ أَصْبَحَتْ عُمُرَات

وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ هُلْبٌ رِقَابُهُمْ

وَ آلُ زِيَادٍ غُلَّظُ الْقَصَرَاتِ

وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ تَدْمَى نُحُورُهُمْ

وَ آلُ زِيَادٍ زَيَّنُوا الْحَجَلَاتِ

وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ يُسْبَى حَرِيمُهُمْ

وَ آلُ زِيَادٍ آمَنُوا السُّرْبَاتِ

وَ آلُ زِيَادٍ فِي الْقُصُورِ مَصُونَةٌ

وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْفَلَوَاتِ

فَيَا وَارِثِي عِلْمِ النَّبِيِّ وَ آلَهُ

عَلَيْكُمْ سَلَامِي دَائِمَ النَّفَحَاتِ

لَقَدْ أَمِنَتْ نَفْسِي بِكُمْ فِي حَيَاتِهَا

وَ إِنِّي لَأَرْجُو الْأَمْنَ عِنْدَ مَمَاتِي [۱۲].

این قصیده در بعضی روایات پنجاه بیت زیاده است. و در اینجا ذکر قبور اهل‌بیت کرده است. و چنین روایت است که در آن قصیده چون باین بیت رسید:

وَ قَبْرٌ بِبَغْدَادَ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ

تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْغُرُفَات

رضا رضی الله عنه فرمود که ای دعبل بدین موضع بیتی دیگر الحاق کنیم که قصیده ثوبان تمام شود. گفت بلی یا ابن رسول الله. فرمود:

وَ قَبْرٌ بِطُوسَ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ

أَلَحَّتْ عَلَى الْأَحْشَاءِ بِالزَّفَرَات

[صفحه ۲۱۰]

دعبل پرسید که این قبر که خواهد بود یا ابن رسول الله؟ فرمود: که قبر من، زود بود که طوس محل آمد و شدن دوستان و محبان اهل‌بیت شود هر که مرا زیارت کند در این غربت با من باشد در درجه‌ی من در روز قیامت آمرزیده شود. [۱۳].

و از آن جمله آن است که: یکی از کوفیان گفته است که از کوفه به عزیمت خراسان بیرون آمدم، دختر من حله‌ای به من داد که این را بفروش و برای من فیروزه بخر. چون به مرو رسیدم غلامان رضا رضی الله عنه آمدند که: یکی از خادمان وی فوت شده است حله‌ای که داری به ما بفروش تا کفن وی سازیم. گفتم که هیچ حله ندارم، برفتند دیگر بار باز آمدند که مولای مرا ترا سلام می‌رساند و می‌گوید که با تو حله‌ای است که دختر تو بتو داده است که بفروشی و فیروزه خری، اینک بهای آن را آورده‌ایم. حله را به ایشان دادم. و بعد از آن با خود گفتم که از وی مسئله چند بپرسم ببینم که چه جواب می‌دهد. چند مسئله بر جای نوشتم و با مداد به در خانه‌ی وی رفتم و از ازدحام مردمان مجال آن نشد که وی را ببینم چه جای آنکه بپرسم متحیر ایستاده بودم. ناگاه غلامی بیرون آمد. و نام من نوشته بمن داد، چون نگاه کردم جواب مسئله های من بود. [۱۴].

و از آن جمله آن است که: یکی از اهالی بتاج گفته است که رسول را صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که به بتاج آمده است و در مسجدی که حاجیان

[صفحه ۲۱۱]

فرو می‌آیند فرود آمده است، پیشروی رفتم و سلام کردم، در نظر وی طبقی بود از برگ درخت خرما بافته پر از خرمای صیحانی

رسول صلی الله علیه و سلم کفی از آن خرما به من داد بشمردم هفده بود با خود تعبیر چنان کردم که بعدد هر خرمای سالی خواهم زیست. چون بعد از بیست روز کم یا بیش شنیدم که رضا رضی الله عنه در آن مسجد فرود آمده است فی الحال به خدمت او شتافتم وی را در همان موضع که رسول صلی الله علیه و سلم را دیده بودم یافتم. طبقی بر همان صفت پیشروی نهاده سلام کردم جواب داد مرا نزدیک خود خواند و کفی خرما بمن داد بشمردم و آن هم هفده خرما بود، گفتم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم خرما از این بیشتر می‌خواهم فرمود: اگر رسول صلی الله علیه و سلم بیشتر بتو می‌داد من هم بیشتر می‌دادم [۱۵].

و از آن جمله آن است که: دیگری گفته است که ریان بن الصلت با من گفته است که می‌خواهم از رضا رضی الله عنه دستوری خواهی که بر وی در آیم، و امید می‌دارم که مرا جامه‌ای پوشاند از جامه‌های خود، و درهمی چند از آنها که به نام وی زده‌اند عطا فرماید. راوی گوید که چون پیش رضا رضی الله عنه درآمدم هنوز هیچ نگفته بودم فرمود که: ریان بن الصلت می‌خواهد که در آید و امید می‌دارد که وی را جامه پوشانیم و از دراهمی که به نام ما زده‌اند چیزی به وی دهیم. وی را در آرید. ریان در آمد وی را دو جامه و سی درهم عطا فرمود. [۱۶].

و از آن جمله آن است که: قطاع الطریق تاجری را در راه کرمان در برف گرفتند

[صفحه ۲۱۲]

و دهان وی را پربرف کردند، زبان وی از کار برفت چنانکه به آسانی سخن نمی‌توانست گفت، چون بخراسان رسید شنید که رضا رضی الله عنه در نیشابور است. با خود گفت وی از اهل‌بیت نبوت است، پیش وی روم شاید این را علاجی تواند. شب در خواب دید که پیش رضا رضی الله عنه آمد و طلب شفا کرد و فرمود که بستان کتونی و سعتر و ملح و آن را با آب تر کن و دو سه بار در دهن گیر که شفا یابی، از خواب درآمد و از آن خواب اعتباری نگرفت، چون نیشابور رسید رضا رضی الله عنه بیرون رفته بود و در بعضی رباط ها نزول کرده، آن تاجر به خدمت وی رفت و قصه را خود بازگفت و ذکر خواب نکرد، رضا رضی الله عنه فرمود که دوای تو همان است که در خواب با تو گفته‌ام، گفت: یا ابن رسول الله می‌خواهم که دیگر بار بشنوم فرمود که بستان قدری کتون و سعتر و ملح و بآب تر کن و دو سه بار در دهن گیر که شفا یابی آن شخص چنان کرد و شفا یافت. [۱۷].

و از آن جمله آنست که: روزی در شخصی نظر کرد و فرمود که: ای بنده‌ی خدای وصیت کن به آنچه می‌خواهی و آماده باش از برای چیزی که از آن گریز نیست چون از این سخن سه روز بگذشت آن شخص بمرد [۱۸].

و از آن جمله آن است: ابو اسماعیل سندی گفته است که: بر رضا رضی الله عنه در آمدم و یک کلمه از عربی نمی‌دانستم، بر وی بلغت سندی سلام گفتم، وی بهمان لغت جواب داد، بعد از آن از وی سؤالات کردم بزبان سندی

[صفحه ۲۱۳]

و وی از همه به همان زبان جواب گفت. چون بیرون می‌آمدم گفتم من بزبان عربی سخن گفتن نمیدانم دعا کن تا خدای تعالی مرا به دانستن آن ملهم گرداند، دست مبارک بر لبهای من مالید فی الحال بزبان عربی سخن گفتن آغاز کردم [۱۹].

و از آن جمله آن است که: دیگری گفته است عزیمت حج کردم جاریه‌ی برای من دو ثواب ملحم ترتیب کرده بود که در آن احرام بندم، چون وقت احرام رسید مرا در خاطر دغدغه‌ی پیدا شد که احرام در ثواب ملحم جایز است یا نی؟ ترک آنرا کردم و جامه‌ی دیگر پوشیدم. چون به مکه رسیدم بسوی رضا رضی الله عنه کتابتی کردم و همراه آن چیزها بوی فرستادم، فراموش کردم که در آنجا از وی سؤال کنم که احرام در ثواب ملحمه جایز است یا نی یا وجود آنکه در خاطر داشتم چندان بر نیامد که قاصد آمد و جواب مکتوب بمن آورد و در آخر نوشته که هیچ باک نیست اگر محرم جامه ملحم بپوشد. [۲۰].

و از آن جمله آن است که: دیگری گفته است که روزی با رضا رضی الله عنه در حیاطی بودم با وی سخن می گفتم، ناگاه عصفوری آمد و خود را پیش وی در زمین انداخت و بانگ می کرد و اضطراب می‌نمود رضا رضی الله عنه فرمود که می‌دانید که

این عصفور چه می گوید گفتم: الله اعلم و رسوله و ابن رسوله فرمود که: می گوید: در این خانه ماری در آمده است و می‌خواهد که فرزندان مرا بخورد

[صفحه ۲۱۴]

پس فرمود که برخیز و باین خانه درآی و آن مار را بکش، برخاستم و به آن خانه در آمدم دیدم کمه ماری گرد آن خانه می گردد وی را بکشتم. [۲۱].

و از آن جمله آن است که دیگری گفته است که خاتون من حامله بود پیش رضا رضی الله عنه آمدم، و گفتم دعا کن که خدای تعالی وی را پسری گرداند فرمود که خاتون تو دو فرزند حامله است، چون برگشتم در خاطر من افتاد که یکی را محمد نام نهم و یکی را علی. مرا آواز داد کـه یکی را علی نام کن و یکی را ام عمرو. چون آن فرزندان به زمین آمدند یکی پسر بود و دیگری دختر، علی و ام عمرو نام کردم، روزی از مادر خود پرسیدم که ام عمرو چه نام است؟ گفت: نام مادر من ام عمرو بوده است. [۲۲].

و از آن جمله آن است که: دیگری گفته است که در خراسان از رضا رضی الله عنه شنیدم که می‌فرمود: که چون مرا از مدینه طلبیدند همه عیال خود را جمع کردم و ایشان را فرمودم که بر من بگریند تا بشنوم، بعد از آن دوازده هزار درهم برایشان قسمت کردم، و گفتم دیگر هرگز بسوی شما معاودت نخواهم کرد. [۲۳].

و از آن جمله آن است که: چون مأمون بر وی عرض خلافت می کرد و وی قبول نمی کرد و این استدعا و ابا مدت دو ماه برداشت، آخرالامر چون مبالغه از حد گذشت و به وعید و تهادید انجامید قبول کرد، و در آن باب فصلی نوشت در آخر آن ثبت کرد که: « الْجَفْرُ وَ الْجَامِعَةُ يَدُلَّانِ عَلَى خِلَافِ ذَلِكَ وَ ما

[صفحه ۲۱۵]

أَدْرِي ما يُفْعَلُ بِي وَ لا بِكُمْ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَ وَ هُوَ خَيْرُ الْفاصِلِينَ. لَكِنِّي امْتَثَلْتُ أَمْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ آثَرْتُ رِضَاهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُنِي وَ إِيَّاهُ ». [۲۴].

و از آن جمله آن است که خوارقی که از قصه‌ی ابوالصلت هروی روایت کرده‌اند معلوم می‌شود. و آن چنان است که ابوالصلت گفته است که: روزی پیش رضا رضی الله عنه ایستاده بودم. با من گفت: در این قبه رو که هارون‌الرشید در آنجاست و از چهار جانب آن خاک بیاور. رفتم و آن خاک آوردم ببوئید و بینداخت و گفت: زود باشد که اینجا برای من حفر کنند و سنگی ظاهر شود که اگر هر کلنگی که در خراسان است بیارند آن را نتوانند کند، بعد از آن فرمود که از فلان موضع خاک بیار آوردم، فرمود که از برای من در این موضع حفر کنید. و بگوی که تا هفده درجه فروبرند و در میان قبر شق کنند، و اگر نگذارند بفرمای تا لحد کنند، و ان را دو زارع و شبری سازند که آنرا خدای فراخ گرداند چندان که خواهد، و در وقت حفر از بالای سر من بثری پیدا خواهد، به کلامی که ترا تعلیم می کنم تکلم کن که آب بجوشد و لحد پرآب آید و در آن آب ماهیان خورد بینی، این نان را که بتو می‌دهم خورد کن و در آب انداز تا آن ماهیان بخورند چنانچه هیچ نماند، پس ماهی بزرگ بیرون آید و آن ماهیان خورد را بر چیند چنانکه هیچ نماند آنگاه غایب شود، چون غایب شود دست بر آب نه و به آنچه گفتم تکلم کن تا آب کم شود و هیچ نماند، و آنچه گفتم نکنی مگر در حضور مأمون، بعد از آن فرمود که ای ابوالصلت فردا بر مأمون خواهم درآمد، اگر چنانچه بدر

[صفحه ۲۱۶]

آیم و چیزی بر سر خود نپوشیده باشم با من سخن گوی، و اگر چیزی بر سر خود انداخته باشم با من سخن مگوی. [۲۵].

ابوالصلت گوید: که چون رضا رضی الله عنه بامداد گرد جامه‌ها بپوشید و منتظر نشست تا غلام مأمون بطلب او آمد. بر مأمون درآمد در پیش مأمون طبق های میوه نهاده بودند و خوشه‌ی انگور در دست داشت و می‌خورد، چون وی را بدید از جای خود برجست و وی را معانقه کرد و بر میان دو چشم وی بوسه داد، و وی را بنشاند و آن خوشه انگور بوی داد و گفت: یا ابن رسول الله

از این انگور خوبتر دیده‌یی؟ رضا رضـی الله عنه فرمود که: انگور نیکو از بهشت باشد پس مأمون بگفت: از این انگور بخور، فرمود که: مرا معاف دار، مبالغه کرد، مأمون گفت: مانع چیست مگر ما را متهم می‌داری؟ و آن خوشه را بستد و بعضی از آن بخورد، و دیگری را به رضا رضی الله عنه داد، رضا دو سه دانه از آن بخورد و بینداخت و برخاست. مأمون گفت به کجا میروی؟ فرمود: به آنجا که فرستادی و چیزی بر سر مبارک خود پوشیده بیرون آمد، با وی سخن نگفتم، به سرای خود درآمد و بفرمود تا در سرای ببندند، و بر فراش خود بخفت.

و من در میان سرای ایستادم غمگین ناگاه دیدم که جوانی درآمد خود بر وی و مشکبوی بسیار شبیه رضا رضی الله عنه، پیشروی دویدم و گفتم از کجا درآمدی که در بسته بود؟ فرمود که آن کس مرا درآورد که به یک ساعت از

[صفحه ۲۱۷]

مدینه باین جا آورد. پرسیدم که تو کیستی؟ فرمود که من حجهٔ الله محمد بن علی. و پیش پدر درآمد و مرا نیز گفت که درآی. چون رضا رضی الله عنه ویرا بدید برخاست و معانقه کرد و به سینه‌ی خود کشید و میان دو چشم وی ببوسید و وی را در بستر خود برد، و وی نیز روی بر روی پدر خود نهاد و با وی سخن پنهان بگفت که من ندانستم، بعد از آن بر دو لب رضا رضی الله عنه کفی دیدم سفیدتر از برف و محمد بن علی رضی الله عنهما آن را می‌لیسید بزبان خود پس دست در میان جامه‌ی پدر و سینه‌ی او کرد و چیزی مثل عصفور بیرون آورد و فرو برد. رضا رضی الله عنه درگذشت. محمد بن علی رضی الله عنهما گفت: ای ابوالصلت برخیز و از خزانه آب و تخته بیار، گفتم در خزانه نه آب است و نه تخته، فرمود: هر چه ترا می‌گویم به جای آر. به خزانه رفتم آب و تخته یافتم بیرون آوردم. و خواستم که وی را مدد دهم فرمود که ابوالصلت با من کسی دیگر است که مدد بدهد. وی را غسل کرد و فرمود که در خزانه جامه دانست در وی کفن و حنوط بیرون آر، رفتم آنجا جامه دانی دیدم که هرگز ندیده بودم، بیرون آوردم، وی را تکفین کرد و نماز گذارد. پس گفت: تابوت بیار، گفتم بروم و نجار را بگویم تا تابوت بتراشد. گفت در خزانه رو، رفتم تابوتی دیدم که هرگز ندیده بودم، آوردم وی را در تابوت کرد، و دو رکعت نماز آغاز کرد هنوز تمام نکرده بود که تابوت از جای خود برخاست و سقف خانه بشکافت و تابوت از آنجا بالا رفت. گفتم یا ابن رسول الله مأمون هم در این ساعت بیاید و وی را

[صفحه ۲۱۸]

طلب دارد ما چه گوییم؟ فرمود که خاموش باش که تابوت زود باز خواهد گشت، پس فرمود که ای ابوالصلت هیچ پیغمبری نیست که در مشرق مرده باشد و وصی وی در مغرب بمیرد مگر خدای تعالی میان احبا و ایشان و میان ارواح ایشان جمع کند، این سخن تمام نشده بود باز سقف خانه بشکافت و تابوت فرود آمد، وی را از تابوت بیرون آورد و بر فراش بخوابانید چنانچه گویا وی را نشسته‌اند، و کفن نکرده.

پس فرمود که برخیز و در را بگشای بگشادم و مأمون و غلامان برد ربودند درآمدند گریان و اندوهگین، گریبان می‌دریدند و تپانچه بر سر می‌زدند، و مأمون می‌گفت: یا سیداه فجعت بک یا سیداه. بعد از آن به تکفین و تجهیز وی مشغول شدند، و بفرمود تا به حفر قبر وی اشتغال نمایند، من در آن موضع حاضر شدم هر چه رضا رضی الله عنه گفته بود همه ظاهر شد. چون مأمون آن آب و ماهیان بدید، گفت: رضا رضی الله عنه چنانچه در حیات خود ما را عجایب می‌نمود در ممات خود هم می‌نماید. یکی از مقربان مأمون گفت: میدانی که این اشارت به چیست؟ اشارت به آن است کمه ملک شما بغیر بنی العباس خواهد رسید با وجود کثرت شما و طول مدت شما. مثل شما مثل این ماهیان است چون وقت اجل های شما آید و زمان انقطاع آثار شما نزدیک گردد خدای تعالی مردی را بر شما مسلط گرداند تا شما را فانی سازد مأمون گفت راست می‌گویی. دیگر ابوالصلت گوید که چون مأمون از دفن رضا رضی الله عنه فارغ شد گفت آن کلامه که گفتی مرا تعلیم کن گفتم آنرا همان ساعت فراموش کردم و راست گفتم. فرمود که حبس کردند مدت یک سال

[صفحه ۲۱۹]

در حبس بماندم. عیش بر من تنگ شده گفتم بار خدایا به حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و علیهم الجمعین که مرا فرجی روزی کن، هنوز دعا را تمام نکرده بودم که محمد بن علی الرضا را دیدم که درآمد و گفت: تنگدل شدی ای ابوالصلت؟ گفتم آری و الله. گفت برخیز و بیرون رو، و دست بر بندهائی که بر من بود زد همه بگشاد، دست مرا بگرفت و از آن سرای بیرون آورد، و حارسان و غلامان مرا می‌دیدند و نتوانسته که با من سخن گویند، پس گفت برو در ضمان خدای و ودیعت او که دیگر تو به او نرسی و او بتو نرسد، ابوالصلت گوید تا این وقت مأمون را ندیده‌ام [۲۶].

توضیح راجع به قصیده‌ی: «مَدَارِسُ آیَاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلَاوَةٍ» از دعبل بن علی الخزاعی:

یاقوت حموی در کتاب معجم الادبآء ج ۱۱ ص ۱۰۲ و از آن به بعد گوید: دعبل بن علی الخزاعی از مشاهیر شیعه بود، قصیده‌ی تائیه او در اهل‌بیت از بهترین اشعار و زیباترین مدایح است. وی با قصیده‌اش بحضور حضرت امام علی بن موسی الرضا سلام الله تعالی علیهما رفت بخراسان. آن حضرت ده هزار دینار [۲۷] برسم عطا و برده‌یی از لباس خود بعنوان خلعت بوی کرامت فرمود.

مردم قم سی هزار درهم را بابت بهای برده حضرت رضا سلام الله علیه به دعبل دادند نفروخت، جمعی سر راه بوی گرفتند که آن را برده را از روی

[صفحه ۲۲۰]

بگیرند، آنها را گفت که من آنرا برای خدای عز و جل می‌خواهم و بر شما حرام است، سی هزار درهم بوی دادند قسم خورد که نفروشم مگر آنکه مقداری از آن را بمن بدهید که در میان کفنم باشد. او را یک آستین دادند که در میان کفن هایش بود. گویند این قصیده را در جامه‌ای بنوشت و آن را حرام ساخت و وصیت کرد که حروف کفن هایش باشد. نسخ این قصیده مختلف است، در بعضی از آنها زیاداتی هست ظن می‌رود که ساختگی است و بعدا بر آن افزوده شده. و من در این کتاب آنچه را از آن صحیح دانستم آورده‌ام. و اینک قصیده:

مَدَارِسُ آیَاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلَاوَةٍ
وَ مَنْزِلُ وَحْیٍ مُقْفِرُ الْعَرَصَاتِ
لِآلِ رَسُولِ اللَّهِ بِالْخَیْفِ مِنْ مِنًی
وَ بالرکن وَ التَّعْرِیفِ وَ الْجَمَرَاتِ
دِیَارُ عَلِیٍّ وَ الْحُسَیْنِ وَ جَعْفَرٍ
وَ حَمْزَةَ وَ السَّجَّادِ ذی الثَّفِنَاتِ
دِیَارٌ عَفَاهَا جَوْرُ کُلِّ جون مباکر
وَ لَمْ تَعْفُ بِالْأَیَّامِ وَ السَّنَوَاتِ
دِیَارٌ لِعَبْدِ اللَّهِ وَ الْفَضْلِ صِنْوِهِ
سَلِیلِ رَسُولِ اللَّهِ ذی الدَّعَوَاتِ
قِفَا نَسْأَلِ الدَّارَ الَّتِی خَفَّ أَهْلُهَا
مَتَی عَهْدُهَا بِالصَّوْمِ وَ الصَّلَوَاتِ
وَ أَیْنَ الْأُولَی شَطَّتْ بِهِمْ غُرْبَةُ النَّوَی
أَفَانِینَ فِی الْأَقْطَارِ مُفْتَرِقَاتٍ
هُمْ أَهْلُ مِیرَاثِ النَّبِیِّ إِذَا اعْتَزَوْا

وَ هُمْ خَيْرُ سَادَاتٍ وَ خَيْرُ حُمَاةٍ

وَ مَا النَّاسُ إِلَّا غَاصِبٌ وَ مُكَذِّبٌ

وَ مُضْطَغِنٌ ذُو إِحْنَةٍ وَ تِرَاتٍ

إِذَا ذَكَرُوا قَتْلَى بِبَدْرٍ وَ خَيْبَرَ

وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ أَسْبَلُوا الْعَبَرَاتِ

فَكَيْفَ يُحِبُّونَ النَّبِيَّ وَ رَهْطَهُ

وَ هُمْ تَرَكُوا أَحْشَاءَهُمْ وَغَرَاتٍ

لَقَدْ لَايَنُوهُ فِي الْمَقَالِ وَ أَضْمَرُوا

قُلُوباً عَلَى الْأَحْقَادِ مُنْطَوِيَاتٍ

فَإِنْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا بِقُرْبَى مُحَمَّدٍ

فَهَاشِمُ أَوْلَى مِنْ هَنٍ وَ هَنَاتٍ

سَقَى اللَّهُ قَبْراً بِالْمَدِينَةِ غَيْثَهُ

فَقَدْ حَلَّ فِيهِ الْأَمْنُ بِالْبَرَكَات

قُبُورٌ بِكُوفَانَ وَ أُخْرَى بِطَيْبَةَ

وَ أُخْرَى بِفَخٍّ نَالَهَا صَلَوَاتِي

وَ قَبْرٌ بِبَغْدَادَ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ

تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْغُرُفَاتِ

[صفحه ۲۲۱]

فَأَمَّا الْمُمِضَّاتُ الَّتِي لَسْتُ بَالِغاً

مَبَالِغَهَا مِنِّي بِكُنْهِ صِفَاتٍ

إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِماً

يُفَرِّجُ منها الهم وَ الْكُرُبَاتِ

نفوس لدى النهرين من ارض كربلا

مُعَرَّسُهُمْ فِيهَا بِشَطِّ فُرَاتٍ

تقسمهم ريب الزمان كما ترى

لَهُمْ عَقْرَةً مَغْشِيَّةَ الْحَجَرَاتِ

@@@

سوى ان منهم بالمديند عصبه

مدى الدهر انضآء من العزمات

قَلِيلَةَ زُوَّارٍ سِوَى بعض زور

مِنَ الضبيع وَ الْعِقْبَانِ وَ الرَّخَمَاتِ

لَهُمْ كُلَّ حين نومة بِمَضَاجِعَ

لهم فِي نَوَاحِي الْأَرْضِ مُفْتَرِقَاتٍ

و قد کان منهم بالحجاز و اهلها

مَغَاوِيرُ يختارون فی السروات

تنکب لاوآء السنین جوارهم

فلا تصطلیهم جمرهٔ الجمرات

اذا ورد و اخیلا تشمس بالقنا

مساعر جمر الموت و الغمرات

و ان فخروا یوما اتوا بمحمد

و جبریل و الفرقان ذی السورات

ملامک فی اهل النبی فانهم

احبای ما عاشوا و اهل ثماتی

تخیرتهم رشدا لامری فانهم

علی کل حال خیرهٔ الخیرات

فیا رب زدنی من یقینی بصیرهٔ

و زد حبهم یا رب فی حسناتی

بنفسی انتم من کهول و فتیهٔ

لفک عناهٔ او لحمل دیات

احب قصی الرحم من اجل حبکم

و اهجر فیکم اسرتی و بناتی

و اکتم حبیکم مخافهٔ کاشح

عنید لاهل الحق غیر موات

لقد حفت الایام حولی بشرها

و انی لارجوا لا من بعد وفاتی

الم تر انی من ثلاثین حجهٔ

اروح و اغدو دآئم الحسرات

[صفحه ۲۲۲]

اری فیئهم فی غیرهم متقسما

و ایدیهم من فیئهم صفرات

فال رسول‌الله نحف جسومهم

و آل زیاد حفل القصرات

بنات زیاد فی القصور مصونهٔ

و ال رسول الله فی الفلوات

اذا وتروا مدوا الی اهل و ترهم

اکفا عن الاوتار منقبضات

فلو لا الذی ارجوه فی الیوم اوغد

لقطع قلبی اثرهم حسراتی

خروج امام لا محالهٔ خارج

یقوم علی اسم الله و البرکات

یمیز فینا کل حق و باطل

و یجزی علی النعمآء و النقمات

ساقصر نفسی جاهدا عن جدالهم

کفانی ما القی من العبرات

فیا نفس طیبی ثم یا نفس ابشری

فغیر بعید کل ما هو ات

فان قرب الرحمن من تلک مدتی

و اخر من عمری لطول حیاتی

شفیت و لم اترک لنفسی رزیهٔ

و رویت منهم منصلی و قنائی

احاول نقل الشمس من مستقرها

و اسمع احجارا من الصلدات

فمن عارف لم ینتفع و معاند

یمیل مع الاهوآء و الشبهات

قصار ای منهم ان اموت بغصهٔ

تردد بین الصدر و اللهوات

کانک بالاضلاع قد ضاق رجها

لما ضمنت من شدهٔ الزقرات

سید مؤمن شبلنجی قدس الله تعالی روحه نیز از قصیده‌ی «مَدَارِسُ آیَاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلَاوَهٔ» این مقدار را در کتاب نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار صلی الله علیه و آله و سلم آورده است:

[صفحه ۲۲۳]

ذکرت محل الربع من عرفات

فأجریت دمع العین بالعبرات

و قل عری صبری و هاجت ضبابتی

رسوم دیار افتصرت و عرات

مدارس آیات خلت عن تلاوهٔ

و منزل وحی مقفر العرصات

لآل رسول الله بالخیف من منی

و بالبیت و التعریف و الجمرات

دیار علی و الحسین و جعفر

و حمزهٔ و السجاد ذی الثفنات

دیار لعبد الله و الفضل صنوه

نجی رسول الله فی الخلوات

منازل کانت للصلوهٔ و للتقی

و للصوم و التطهیر و الحسنات

منازل جبریل الامین یحلها

من الله بالتسلیم و الرحمات

منازل وحی الله معدن علمه

سبیل رشاد واضح الطرقات

قفا نسئل الدار التی خف اهلها

متی عهدها بالصوم و الصلوات

و أین الأولی شطت بهم غربهٔ النوی

فامسین فی الاقطار مفترقات

أحب فضاء الدار من اجل جبهم

و هجر فیهم أسرتی و ثقاتی

و همراهل میراث النبی اذا انتموا

و هم خیر سادات و خیر حماهٔ

مطاعیم فی الاعسار فی کل مشهد

لقد شرقوا بالفضل و البرکات

ائمهٔ عدل یقتدی بفعالهم

و تؤمن منهم ذلهٔ العثرات

فیا رب زد قلبی هدی و بصیرهٔ

و زد حبهم یا رب فی حسناتی

لقد آمنت نفسی بهم فی حیاتها

و انی لا رجوا لامن بعد وفاتی

الم تر انی من ثلاثین حجهٔ

أروح و اغدو دائم الحسرات

اری فیئهم فی غیرهم متقسما

و ایدیهم من فیئهم صفرات

[صفحه ۲۲۴]

اذا و تروا مدوا الی اهل و ترهم

اکفا عن الاوثار منقبضات

و آل رسول الله نحفجسومهم

و آل زیاد اغلظ القصرات

سأبکیکم ماذر فی الافق شارق

و نادی منادی الحقیر بالصلوات

و ما طلعت شمس و حان غروبها

و باللیل ابکیهم و بالغدوات

دیار رسول الله اصبحن بلقعا

و اهل زیاد تسکن الحجرات

و آل زیاد فی القصور مصونهٔ

و آل رسول الله فی الفلوات

فلو لا الذی ارجوه فی الیوم اوغد

لقطع نفسی أثرهم حسراتی

خروج امام لامحالهٔ خارج

یقوم علی اسم الله بالبرکات

یمیز فینا کل حق و باطل

و یجزی عن النعمآء و النقمات

فیا نفس طیبی ثم یا نفس فاصبری

فغیر بعید کل ما هو آت [۲۸].

روزی ابو نواس حضرت امام رضا سلام الله تعالی علیه را دید که با سواری استری از نزد مأمون می‌آمد. پیش رفت و گفت: ای پسر رسول الله صلی الله علیه و سلم چند شعر برای تو گفته‌ام دوست دارم آنها را از من بشنوی فرمود بگوی ابو نواس برخواند:

مطهرون نقیات ثیابهم

تجری الصلاهٔ علیهم کلما ذکروا

من لم یکن علویا حین تنسبه

فما له فی قدیم الدهر مفستحز

[صفحه ۲۲۵]

اولئک القوم اهل‌البیت عندهم

علم الکتاب و ما جاءت به لسور [۲۹].

امام فرمود: اشعاری برای من آوردید که قبل از تو کس چنین اشعار نیاورده است. غلام خود را فرمود از باقی مانده‌ی مخارج ما چه مبلغ نزد تو هست؟ گفت سیصد دینار، فرمود: آن را به ابونواس بدهید. و چون

به منزل برگشت فرمود شاید ابونواس سیصد دینار را کم بداند. ای غلام استر را نیز برای او ببر. [۳۰].

آنچه را شیخ ابن حجر رضی الله عنه در کتاب الصواعق المحرقه راجع به حضرت امام علی بن موسی الرضا سلام الله تعالی علیه آورده است:

الامام علی الرضا سلام الله تعالی علیه

حضـرتش با نام ترين و عالي قـدر ترين ائمه است. و ازاين جاست كه مأمون دل بـدو بست و او را بزرگ می‌داشت، و دختر خود را به نكـاح آن حضـرت آورد، و در مملكت خويش شـريكش سـاخت، و امر خلافت خود را به آن حضـرت تفويض نمود. و در سال دويست و دو بـدست خود منشوري نوشت كه علي رضـا وليعهـد اوست و جمعي كثير را بر آن شاهـد گرفت. لكن امـام عليه‌السـلام پيش از او رحلت فرمود. مأمون بر مرگش اسف بسيار خورد. امام عليه‌السلام قبل از وفات خود خبر داد كه انگور و انار متفرق

[صفحه ۲۲۶]

خواهـد خورد و بـدان در خواهـد گـذشت. و مأمون می‌خواهد او را در پشت هارون دفن كند و نتواند و اينها را كه فرموده بود همه بشد.

از موالي آن حضرت يكي معروف كرخي است استاد سري سقطي، وي بر دست آن حضرت اسلام آورد. به روايت حاكم: مردي را فرمود اي مرد راضي باش به اراده‌ی خداي عزوجل و آماده باش براي آنچه از آن چاره نيست آن مرد پس از سه روز بمرد. [۳۱].

به روايت حـاكم: از محمـد بن عيسـي از ابي جيب كه گفت: رسـول اكرم صـلی‌الله عليه و آله و سـلم را بخواب ديـدم در منزلي كه حجاج بشـهر ما در آر نزول كرد، بر آن حضرت سلام كردم طبقي بافته از شاخه‌ی درخت خرماي مدينه كه در آن خرماي صيحاني بود پيش آن حضـرت ديدم هيجده عدد از آن خرما را به من مرحمت فرمود. چنان تأويل كردم كه به تعداد آن خواهم نيست. چون بيست روز گذشت امام ابوالحسن علي الرضا سـلام الله تعالي عليه از مدينه تشـريف آورد و در آن مسجد نزول فرمود. مردم به سلام آن حضـرت شـتابيدند من هم به حضورش رفتم، ديـدم نشسـته بود در جـايي كه رسول اكرم صـلي الله عليه و آله و سـلم را آنجا در خواب ديـده بودم، و طبقي بافته از شاخه‌ی خرماي مدينه كه در آن خرماي صـحيحاني بود پيش آن حضـرت نهاده. بر آن حضـرت سلام كردم مرا نزديك خود بنشانـد و مشتي از آن خرما بمن لطف فرمود. چون بشـمردم بهمان مقدار بود كه رسول اكرم صـلي الله عليه و آله و سلم در خواب بمن مرحمت فرموده بود. عرض كردم

[صفحه ۲۲۷]

زيادترش فرمائيد، فرمود: اگر رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم زيادترش می‌كرد من هم چنان می‌كردم. [۳۲].

در تاريـخ نيشـابور آمـده كه چون امـام علي الرضـا سـلام الله تعـالي عليه وارد شـهر نيشـابور شـد و از بازار آن شـهر عبور می‌فرمود، سايبـاني بر بالاـی سـرش بود كه در وراء آن جمـال مباركش ديـده نمی‌شـد، دو حافظ مشـهور: ابو زرعه‌ی رازي و محمـد بن اسـلم طوسـي كه جمع كثيري از طلبه‌ی علم و حـديث با آنها بودند. پيش رفتند و در حضورش لا به و تضـرع نمودند كه رخسار مباركش را به آنـان بنمايـد و حـديثي را از آبـاء كرامش براي ايشان روايت فرمايـد. استر را نگاه داشت و غلامان خويش را فرمود كه سايبان بردارنـد، چشم آن خلاـيق به ديـدن طلعت مبـارك آن حضـرت روشن گرديـد، دو گيسوي بافته داشت كه بر گردنش آويخته بود، مردم نيشابور بعضي فرياد می‌كشيدند، بعضي می‌گريستند، بعضي در خاك می‌غلتيدند و بعضي سم استرش را بوسه می‌دادند. علماء بانـگ برآوردنـد كه: اي مردم خـاموش باشيد! مردم همه خـاموش شدنـد، آنگـاه دو حافظ مـذكور از آن حضـرت اسـتدعاي املاء حديث نمودند، حضرت امام علي بن موسي الرضا سلام الله تعالي عليه فرمود: «حدثني ابو موسي الكاظم، عن ابيه جعفر الصادق، عن ابيه محمد الباقر، عن ابيه زين العابدين، عن ابيه الحسين، عن

[صفحه ۲۲۸]

ابيه علي بن ابي‌طـالب رضـي الله عنهم و سـلامه عليهم»، قـال حـدثني حبيـبي و قرة عيني رسـول الله صـلي الله عليه و آله و سـلم، قـال حـدثني جبريل، قال سـمعت رب العزة يقول: لا اله الا الله حصـني فمن قالها دخل حصـني و من دخل حصـني امن من عذابي» سـپس استر را رها فرمود و تشريف شان براه افتاد. [۳۳].

گوينـد اهـل قلم و دوات را در ميـان آن جمع كه اين حـديث را نوشـتند حسـاب كردنـد بيست هزار كس بودنـد. توضـيح اينكه آن

ازدحام عظیم همه صوت حضرت امام علیه‌السلام را در اثناء روایت حدیث می‌شنیدند و حال آنکه بحثش عادی بود.

و در روایتی حدیث مروی این است: الایمان معرفهٔ بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالازکان. و می‌شاید که هر دو حدیث را روایت فرموده باشد.

احمد بن حنبل گوید چنانچه سند حدیث سلسلهٔ الذهب بر کسی که جنون داشته باشد خوانده شود شفا یابد، انشاء الله تعالی. [۳۴] صواعق ۱۲۶ / ۱۲۵

در یکی از صبح های عید مأمون را ثقلی بر مزاج مستولی گشت که مانع از خروج وی برای پیش نمازی نماز عید گردید، امام ابوالحسن علی الرضا سلام الله تعالی علیه را گفت: برخیز و سوار شو و نماز عید را برای مردم بگذار. امام امتناع نمود

[صفحه ۲۲۹]

و فرمود تو دانی که در بین من و تو شروطی هست مرا از این نماز عید معذور دار، مأمون گفت: می‌خواهم بدین وسیله ترا در عالم بلند آواز گردانم و امر ترا در آفاق مشهور سازم که ولیعهد منی و بعد از من خلیفه توی و در این باب الحاح کرد عاقبت حضرت رضا علیه‌السلام فرمود که مرا از این کار معاف داری دوست تر دارم، و اگر چاره نیست و باید بروم و نماز عید بگذارم، پس من بدان سان به نماز میروم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تشریف می‌برد، مأمون گفت هر نوع که خواهی عمل کن. مأمون بفرمود تا فرماندهان و سپاهیان و اعیان دولتش سوار شوند و در التزام رکاب آن حضرت به نماز گاه روند.

مردم سوار شدند و بدر خانه‌ی آن حضرت رفتند. قراء و موذنان، و مکبران در باب خانه‌اش جمع شدند و تشریف فرمائیش را انتظار می‌بردند که از خانه بیرون بیایند. حضرت رضا سلام الله علیه بیرون تشریف آوردند در حالیکه: غسل فرموده. فاخر ترین لباسهایش را پوشیده، عمامه بسته و گوشه‌ی از آن را بر دوش آویخته، و عطر بکار برده، و عصا در دست گرفته بود. با حال پیاده براه افتاد و سوار نشد، و موالی و اتباع خویش را نفرمود تا چنین کنند و آنان نیز چنین کردند و در خدمتش پیاده می‌رفتند، به هنگام طلوع آفتاب بجانب نماز گاه براه افتادند و بانگ به تهلیل و تکبیر برداشتند، چون فرماندهان و سپاهیان آن حضرت را بدین حالت دیدند از ترس همه پیاده شدند و اسبهای خویش را به غلامانشان سپردند. چون حضرت رضا سلام الله علیه بانگ به تکبیر و تهلیل برمی‌داشت همه با آن حضرت بانگ

[صفحه ۲۳۰]

به تکبیر و تهلیل بر می‌داشتند و پیاده در خدمتش می‌رفتند. حتی مردم چنان می‌دانستند که حیاط ها و دیوارها آنها را به تکبیر و تهلیل جواب می‌دهند بانگ شیون و وا ویلا جذبه و حال مردم بلند شد.

این خبر به مأمون رسید. فضل بن سهل او را گفت: اگر رضا به مصلی برسد مردم شیفته‌ی وی خواهند گشت و خون و جان ما بلکه از آن شما در خطر خواهد افتاد. سوی وی بفرست و او را از این کار بازدار. مأمون نزد وی فرستاد و پیغام داد که ای اباالحسن از شما تکلیف نماز عید کردیم و حال به مشقت شما راضی نیستم به خانه خویش باز گرد. کسی که از این پیش برای آنها نماز گذارده حال هم خواهد گذارد. حضرت رضا علیه‌السلام به خانه خود مراجعت فرمود و مامون سوار شد و به نماز گاه رفت و نماز برای مردم بگذارد. [۳۵].

در کتاب نور الابصار سند حدیث سلسلهٔ الذهب بدین لفظ آمده است: قال علی الرضا رضی الله عنه: حدثنی ابی موسی الکاظم، عن ابیه جعفر الصادق، عن ابیه محمد الباقر، عن ابیه علی زین‌العابدین، عن ابیه شهید کربلا. عن ابیه علی المرتضی، قال: حدثنی جبیبی و قرهٔ عینی رسول الله صلی الله علیه و سلم، قال: حدثنی جبریل علیه‌السلام، قال: حدثنی رب العزهٔ سبحانه و تعالی، قال: کلمهٔ لا اله الا الله حصنی و من دخل

[صفحه ۲۳۱]

حصنی امن من عذابی. [۳۶].

امام ابوالقاسم قشیری رضـی الله تعالی عنه گوید: این حدیث با این سـند به یکی از امراء سامانیه رسـید بفرمود آنرا با طلا بنوشتند و وصـیت کرد که در قـبرش دفن نمودنـد، او را پس از مرگ در خـواب دیدنـد و پرسـیدند که حـق تعـالی بـا تو چه کرد؟ گفت: مرا بیامرزید به تلفظ من به لا اله الا الله و تصدیق من به آنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست. [۳۷].

و عن علی بن موسی‌الرضا عن آبائه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم، انه قال: من لم یؤمن بحوضی فلا اورده الله تعالی حوضی، و من لم یؤمن بشـفاعتی فلا انا له الله شـفاعتی. یعنی: هر کس به حوض من ایمان نداشته باشـد حق تعالی او را بر آن وارد نمی‌سازد و هر کس به شفاعت من مؤمن نباشد خدای عزوجل او را بدان نایل نمی‌فرماید. [۳۸].

صفوان بن یحیی گفت: چون امام کاظم سـلام الله تعالی بمقام قرب حق انتقال فرمود، و ولد اسـعدش امام علی الرضا سلام الله تعالی علیه پس از ان حضـرت ظهـور یـافت، بر وجـود مبـارکش ترس داشـتم، و به حضورش عرض کردیم که بر تو از این (یعنی هـارون) ترس داریم، فرمود: وی غایب کوشش خود را کرد و او را بر من راه نیست. [۳۹].

[صفحه ۲۳۲]

یحیی بـن خالـد برمکی هـارون را گفـت: ای (یعنی امـام علی الرضـا سـلام الله علیـه) پیش افتـاد، و خلافـت را برای نفس خـود ادعا می‌کند، هارون گفت: آنچه با پدرش کردیم ما را کافی است می‌خواهی که همه‌ی آنها را بکشیم؟ [۴۰].

مسافر روایت کند که من با امام علی الرضا سـلام الله تعالی علیه در منی بودم یحیی بن خالد برمکی بر ما بگذشت و صورت خود را با منـدیلی پوشـیده بود که از غبار محفوظ ماند. امام علیه‌السـلام فرمود: چه بیچارگان نمیدانند امسال چه به سـرشان خواهد آمد. در همان سال به دست هارون انقراض یافتند.

و فرمود علیه‌السلام: و ازاین عجیب‌تر آنکه من و هارون مثل این دو تیم و انگشت سبابه و وسطای خود را بهم پیوست. مسافر گوید: و الله معنی سخنش در مورد هارون را ندانستم تا آنگاه که وفات یافت و در جنب هارون دفن گردید. [۴۱].

حسـین بن یسـار گفت: که امام علی الرضا سـلام الله تعالی علیه فرمود: عبـدالله محمـد را خواهـد کشت. عرض کردم: عبـدالله مأمون محمد امین را؟ فرمود: آری. و چنان شد. [۴۲].

حسین بن موسی گفت: ما جمعی از جوانان بنی‌هاشم برگرد امام علی

[صفحه ۲۳۳]

الرضا سـلام الله تعالی علیه نشسـته بودیم، ناگاه جعفر بن عمر علوی بر ما بگذشت در نهایت اندراس و فلاکت، ما به واسطه‌ی هیئت مندرس او در همدیگر می‌دیدیم. اما علیه‌السـلام فرمود: قریبا او را خواهید دید با مال و خدمه‌ی فراوان و هیئت زیبا. ماهی نگذشـت که تولیت مـدینه را بدو سپردند و کارش بالا گرفت و حالش خوب شد و با خیل و حشم خویش بر ما می‌گذشت بر پای می‌خاستیم و تعظیم و احترام وی را به جا می‌آوردیم.

نورالابصار، ص ۱۵۹ / ۱۵۸

پاورقی

[۱] شواهد النبوة ص ۱۸۲.

[۲] شواهد النبوة ص ۱۸۳. الکامل فی التاریخ ۳۳۶ / ۶.

[۳] تذکرة الخواص ص ۳۶۴. مطالب السؤول ص ۸۸. کفایة الطالب ص ۳۱۰. الفصول المهمة ص ۲۲۶. الصواعق المحرقة ص ۲۰۳.

[۴] تذکرة الخواص ص ۳۶۴. کفایة الطالب ص ۳۱۰. شواهد النبوة ص ۱۸۳. الصواعق المحرقة ص ۲۰۳.

[۵] الفصول المهمة ص ۲۴۴. نورالابصار ۲۰۵.

[۶] الفصول المهمة ص ۲۴۵. ینابیع المودة ص ۳۸۴.

[۷] شواهد النبوة ص ۱۸۳.

[۸] شواهد النبوة ص ۱۸۴. ینابیع المودة ص ۳۸۴.

[۹] شواهد النبوة ص ۱۸۴.

[۱۰] شواهد النبوة ص ۱۸۴. الفصول المهمة ص ۲۴۵. اخبار الدول ص ۱۱۴. نور الابصار ص ۳۲۱.

[۱۱] تذکرة الخواص ص ۲۳۸. فرائد السمطین ۲۴۱ / ۲. الفصول المهمة ص ۲۳۰. شواهد النبوة ص ۱۸۴. الاتحاف بحب الاشراف ص ۶۰. نور الابصار ص ۲۰۶.

[۱۲] مطالب السؤول ص ۸۵. الفصول المهمة ص ۶۰. شواهد النبوة، ص ۱۸۵. نورالابصار ص ۲۰۶.

[۱۳] تذکرة الخواص ص ۱۳۰. الاتحاف بحب الاشراف ص ۱۶۵. نورالابصار ص ۱۵۳.

[۱۴] شواهد النبوة ص ۱۸۵.

[۱۵] شواهد النبوة ص ۱۸۶.

[۱۶] شواهد النبوة ص ۱۸۶.

[۱۷] شواهد النبوة ص ۱۸۶ و ۱۸۷.

[۱۸] الفصول المهمة ص ۲۴۷. شواهد النبوة ص ۱۸۷. نورالابصار ص ۳۲۲.

[۱۹] شواهد النبوة ص ۱۸۷.

[۲۰] شواهد النبوة ص ۱۸۷.

[۲۱] شواهد النبوة ص ۱۸۷.

[۲۲] الفصول المهمة ص ۲۴۶. شواهد النبوة ص ۱۸۷. نورالابصار ص ۳۲۳.

[۲۳] شواهد النبوة ص ۱۸۸.

[۲۴] شواهد النبوة ص ۱۸۸.

[۲۵] شواهد النبوة ص ۱۸۸. روضة الواعظین ص ۲۲۹.

[۲۶] شواهد النبوة ص ۱۸۸ – ۱۹۰.

[۲۷] در متن عربی معجم الادباء ده هزار درهم آمده است نه ده هزار دینار.

[۲۸] معجم الادباء ۱۰۲ / ۱۱. نور الابصار ص ۳۱۰.

[۲۹] الفصول المهة ص ۲۲۹. الاتحاف ص ۶۰.

[۳۰] الفصول المهمة: ص ۲۴۷ و ۲۴۸. نورالابصار ص ۳۰۹.

[۳۱] الصواعق المحرقة ص ۲۰۴.

[۳۲] الصواعق المحرقة ص ۲۰۴ و ۲۰۵. الفصول المهمة ص ۲۴۶. نورالابصار ص ۳۲۲.

[۳۳] الفصول المهمة ص ۲۵۳ و ۲۵۴. تذکرة الخواص ص ۱۳۶. الصواعق المحرقة ص ۳۸۹. اخبار الدول ص ۱۱۵.

[۳۴] الفصول المهمة ص ۲۵۳ و ۲۵۴. الصواعق المحرقة ص ۲۰۴.

[۳۵] الفصول المهمة ص ۲۶۰ و ۲۶۱. نورالابصار ص ۳۲۰.

[۳۶] نورالابصار ص ۳۱۳.

[۳۷] الرسالة القشیریة ص ۳۶۴. نورالابصار ص ۳۱۴.

[۳۸] الفصول المهمة ص ۲۲۷. نورالابصار، ص ۳۱۴. جامع کرامات الاولیاء ۳۱۱ / ۲.

[۳۹] نورالابصار ص ۱۲۴.

[۴۰] نورالابصار ص ۳۲۲.

[۴۱] نورالابصار ص ۳۲۳.

[۴۲] نورالابصار ص ۳۲۳.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند

آزاد کردن بنده دارد».

